

حمید دباشی؛ وقتی مخالفت با اسرائیل به دفاع از جمهوری اسلامی و تحقیر ایرانیان آزادی‌خواه می‌انجامد

«پاسخی به مقاله «سیاست ایرانیان مهاجر در باتلاق صهیونیسم نسل‌کش فرو رفته است

بیژن خلیلی – سردبیر نشریه ایرانشهر

حمید دباشی، استاد دانشگاه کلمبیا، در مقاله‌ای که در نشریه «میدل ایست آی» منتشر کرده، با عنوان تحریک‌آمیز «سیاست ایرانیان مهاجر در باتلاق صهیونیسم نسل‌کش فرو رفته است»، به گروه بزرگی از ایرانیان خارج از کشور حمله کرده است؛ ایرانیانی که خواهان پایان جمهوری اسلامی هستند و از همکاری با آمریکا و اسرائیل برای مقابله با این Pasted markdown(20261019-003906). حکومت حمایت می‌کنند.

آنچه در این مقاله بیش از همه جلب توجه می‌کند، نه انتقاد دباشی از اسرائیل و نه مخالفت او با سیاست‌های دونالد ترامپ، بلکه نادیده گرفتن مسئولیت تاریخی جمهوری اسلامی در سرکوب مردم ایران، گسترش تروریسم در منطقه و دشمنی سازمان‌یافته با اسرائیل و آمریکاست.

دباشی از ایرانیانی که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی هستند، با تعبیرهایی چون «انگل»، «خبرچین بومی»، «برده خانگی»، «قلم‌به‌مزد» و «وابسته به امپراتوری» یاد می‌کند. او حتی رضا پهلوی، آذر نفیسی و مسیح علی‌نژاد را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و آنان را به خدمتگزاری به صهیونیسم متهم می‌کند.

چگونه است که استادی دانشگاه در آمریکا، با برخورداری از آزادی بیان و امنیت شغلی، اما پرسش اساسی این است ایرانیانی را که برای پایان دادن به یک حکومت سرکوبگر تلاش می‌کنند، تحقیر می‌کند، اما هنگامی که سخن از مسئولیت همان حکومت در سرنوشت مردم ایران به میان می‌آید، آن را مدافع تمامیت ارضی کشور معرفی می‌کند؟

جمهوری اسلامی؛ مسئولیتی که دباشی از کنار آن می‌گذرد

دباشی در مقاله خود تصویری از ایران ارائه می‌دهد که گویی این کشور قربانی تهاجمی بی‌دلیل شده و جمهوری اسلامی صرفاً در مقام دفاع از مردم و سرزمین ایران قرار گرفته است.

اما آیا می‌توان تاریخ جمهوری اسلامی را از سال ۱۳۵۷ تاکنون نادیده گرفت؟

آیا می‌توان گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی، سرکوب مخالفان سیاسی، اعدام‌های گسترده، ترور مخالفان در خارج از کشور، حمایت از حزب‌الله لبنان، حماس و دیگر گروه‌های مسلح منطقه و تبدیل دشمنی با اسرائیل به یکی از اصول ثابت سیاست خارجی جمهوری اسلامی را از تاریخ این حکومت حذف کرد؟

آیا می‌توان فراموش کرد که جمهوری اسلامی طی دهه‌ها منابع مالی کشور را صرف گسترش نفوذ نظامی و ایدئولوژیک خود در منطقه کرده، در حالی که بخش بزرگی از مردم ایران با مشکلات اقتصادی، محدودیت‌های اجتماعی و فقدان آزادی‌های اساسی روبه‌رو بوده‌اند؟

جمهوری اسلامی از نخستین سال‌های استقرار خود، دشمنی با اسرائیل را به یکی از ارکان هویت سیاسی و ایدئولوژیک خود تبدیل کرد. شعار نابودی اسرائیل در سخنان رهبران این حکومت و در تبلیغات رسمی آن بارها تکرار شده است و نباید فراموش کرد جمهوری اسلامی با اشغال دفتر نمایندگی سیاسی اسرائیل در تهران و سپردن این مکان به سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود. سازمانی که رسماً از عبدالناصر، رئیس‌جمهور مصر، که بر جدایی خوزستان از ایران تلاش می‌کرد و خلیج فارس را با نام مجعول خلیج عربی یاد می‌کرد، حمایت می‌کرد.

این حکومت همچنین از گروه‌هایی حمایت کرده که در درگیری‌های خونین منطقه نقش داشته‌اند. حمایت جمهوری اسلامی از حماس و حزب‌الله را نمی‌توان از تحولات منطقه و از جمله حمله هفتم اکتبر ۲۰۲۳ حماس به اسرائیل جدا کرد؛ آیا

دبایشی از خود پرسیده است که اگر جمهوری اسلامی به جای سرمایه‌گذاری در جنگ‌های نیابتی، سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با همسایگان و جامعه جهانی را انتخاب کرده بود، ایران امروز در چه موقعیتی قرار داشت؟ نمی‌توان از جنگ و ویرانی سخن گفت، اما مسئولیت حکومت ایران در تشدید تنش‌های منطقه‌ای را نادیده گرفت.

تفاوت ایران با جمهوری اسلامی

یکی از مهم‌ترین اشتباهات سیاسی و اخلاقی مقاله دبایشی، یکی دانستن ایران با جمهوری اسلامی است. ایران کشوری با هزاران سال تاریخ و تمدن است. جمهوری اسلامی حکومتی است که در سال ۱۳۵۷ به قدرت رسید. موجودیت ایران به موجودیت این حکومت وابسته نیست. مخالفت با جمهوری اسلامی، مخالفت با ایران نیست؛ همان‌گونه که مخالفت با حکومت آلمان نازی به معنای دشمنی با ملت آلمان نبود. دبایشی می‌نویسد که جمهوری اسلامی، با وجود آنکه سرچشمه آشوب، قتل و سرکوب در داخل ایران بوده، اکنون از کشور دفاع می‌کند.

این جمله از مهم‌ترین بخش‌های مقاله اوست.

نویسنده خود اعتراف می‌کند که جمهوری اسلامی عامل قتل و سرکوب بوده است، اما بلافاصله با استناد به دفاع از تمامیت ارضی، تصویری متفاوت از آن ارائه می‌دهد. دفاع از تمامیت ارضی ایران وظیفه هر حکومتی است و انجام این وظیفه، سرکوب مردم را توجیه نمی‌کند. همچنین مخالفت با جمهوری اسلامی به‌خودی‌خود به معنای تأیید هرگونه اقدام نظامی خارجی نیست. با این حال، میلیون‌ها ایرانی حق دارند درباره آینده کشورشان، راه‌های پایان دادن به حکومت و حتی ضرورت یا پیامدهای فشار خارجی دیدگاه‌های متفاوت داشته باشند. هیچ استادی در دانشگاه کلمبیا حق ندارد این اختلاف‌نظرها را با توهین و نسبت دادن وابستگی و خیانت پاسخ دهد.

چرا حمایت از اسرائیل باید نشانه خیانت باشد؟

دبایشی در سراسر مقاله خود واژه «صهیونیست» را به‌گونه‌ای به کار می‌برد که گویی خود این واژه برای محکوم کردن یک انسان کافی است.

اما صهیونیسم، در معنای تاریخی بنیادین خود، جنبشی برای تحقق حق تعیین سرنوشت ملی یهودیان و ایجاد میهن ملی آنان بود. مانند هر جنبش ملی دیگری، درون آن گرایش‌های گوناگون سیاسی و ایدئولوژیک وجود داشته و دارد. می‌توان از دولت اسرائیل به تناسب و به‌مانند انتقاد از هر دولت دیگری، انتقاد کرد، با سیاست‌های بنیامین نتانیاهو مخالفت داشت، خواهان رعایت حقوق فلسطینیان بود و در عین حال از حق موجودیت و امنیت کشور اسرائیل دفاع کرد. همچنین می‌توان از روابط دوستانه ایران آینده با اسرائیل حمایت کرد، بی‌آنکه کوچک‌ترین تعارضی میان این موضع و میهن‌دوستی ایرانی وجود داشته باشد.

ایران و اسرائیل پیش از انقلاب ۱۳۵۷ روابط گسترده سیاسی، اقتصادی و امنیتی داشتند. دشمنی کنونی میان دو کشور نه ضرورتی تاریخی و نه خواست تغییرناپذیر دو ملت، بلکه نتیجه تصمیم‌ها و سیاست‌های حکومت جمهوری اسلامی بوده.

است. این جمهوری اسلامی از همان آغاز در مرداد ۱۳۵۸ بوده است که روز جهانی قدس را برای نابودی اسرائیل ساخته و پرداخته کرده است.

من بر این باورم که ایران آزاد و دموکراتیک می‌تواند روابطی دوستانه و سازنده با اسرائیل داشته باشد؛ روابطی که به سود مردم هر دو کشور و ثبات منطقه باشد.

چرا دباشی چنین دیدگاهی را نشانه وابستگی به بیگانگان می‌داند؟

آیا از نظر او یک ایرانی تنها زمانی میهن‌دوست محسوب می‌شود که با اسرائیل دشمنی کند؟

اگر چنین باشد، او عملاً یکی از اصول ایدئولوژیک جمهوری اسلامی را به معیار سنجش میهن‌دوستی ایرانیان تبدیل کرده است.

رضا پهلوی و حق انتخاب مردم ایران

دباشی در مقاله خود رضا پهلوی را با عباراتی تحقیرآمیز توصیف می‌کند و حمایت او از همکاری با آمریکا و اسرائیل را نشانه وابستگی سیاسی می‌داند.

اما آنچه نویسنده از آن غفلت می‌کند، این واقعیت است که آینده نظام سیاسی ایران باید با اراده آزاد مردم تعیین شود.

من از شاهزاده رضا پهلوی حمایت می‌کنم، زیرا معتقدم او می‌تواند در گذار از جمهوری اسلامی و ایجاد زمینه برگزاری انتخابات آزاد و استقرار یک حکومت سکولار و دموکراتیک نقشی مهم ایفا کند.

این حمایت به معنای اعطای حق حکومت موروثی یا نادیده گرفتن حق انتخاب مردم نیست. هیچ فردی، حتی شاهزاده رضا پهلوی، نباید فراتر از رأی و اراده ملت قرار گیرد؛ مطلبی که خود ایشان بر آن پافشاری کرده‌اند.

اما به همان اندازه، هیچ روشنفکری نیز حق ندارد با تحقیر هواداران یک شخصیت سیاسی، آنان را از دایره ملت ایران خارج کند.

دباشی می‌تواند با رضا پهلوی مخالفت کند. می‌تواند برنامه سیاسی او را نقد کند و درباره همکاری او با دولت‌های خارجی پرسش‌های جدی مطرح سازد. اما توهین و تمسخر، جای استدلال سیاسی را نمی‌گیرد.

آیا کمک خارجی همیشه خیانت است؟

یکی از محورهای اصلی مقاله دباشی این است که ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی با درخواست کمک از آمریکا یا اسرائیل، به میهن خود خیانت می‌کنند.

این ادعا نیازمند بررسی دقیق‌تری است.

تاریخ جهان سرشار از نمونه‌هایی است که جنبش‌های آزادی‌خواهانه برای مقابله با حکومت‌های سرکوبگر یا نیروهای اشغالگر از کمک خارجی بهره گرفته‌اند.

اما کمک خارجی نیز به‌خودی‌خود مشروع یا سودمند نیست. باید هدف، روش، پیامدهای انسانی و میزان احترام آن به استقلال و حق تعیین سرنوشت مردم بررسی شود.

من معتقدم جمهوری اسلامی چنان ساختار امنیتی و سرکوبگری ایجاد کرده که امکان تغییر مسالمت‌آمیز حکومت را به‌شدت محدود ساخته است. از این رو، فشار مؤثر بین‌المللی و حتی اقدام نظامی علیه ساختارهای سرکوب و توانایی‌های نظامی حکومت را نمی‌توان صرفاً با برچسب «دخالت خارجی» از بحث سیاسی حذف کرد.

با این حال، هر اقدام نظامی باید از نظر حقوق بین‌الملل، ضرورت، تناسب و حفاظت از غیرنظامیان بررسی شود. دفاع از پایان جمهوری اسلامی مجوزی برای کشتار مردم یا نابودی زیرساخت‌های ضروری زندگی آنان نیست.

تفاوت اساسی میان حمایت از مردم ایران و حمایت از جمهوری اسلامی دقیقاً در همین‌جاست: هدف باید آزادی و امنیت ایرانیان باشد، نه صرفاً پیروزی یک قدرت خارجی بر قدرتی دیگر.

ایرانیان خارج از کشور؛ از مشروطه تا امروز

دباشی بخش بزرگی از مقاله خود را به تاریخ روشنفکری ایرانیان خارج از کشور اختصاص می‌دهد.

او از میرزا آقاخان کرمانی، حسن تقی‌زاده، علی‌اکبر دهخدا، صادق هدایت و دیگر چهره‌هایی یاد می‌کند که در خارج از ایران زندگی کردند و در تحولات فرهنگی و سیاسی کشور نقش داشتند.

این بخش از مقاله او یادآور حقیقتی مهم است: ایرانیان مهاجر در دو قرن گذشته سهم بزرگی در پیشرفت فرهنگی و سیاسی ایران داشته‌اند.

اما پرسش این است که چرا دباشی این میراث تاریخی را در انحصار کسانی قرار می‌دهد که با دیدگاه سیاسی او موافق‌اند؟

آیا ایرانیان مهاجر امروز که برای آزادی زندانیان سیاسی، حقوق زنان، جدایی دین از حکومت، پایان اعدام‌ها و برقراری دموکراسی تلاش می‌کنند، ادامه‌دهندگان همان سنت تاریخی نیستند؟

آیا ناشران، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، هنرمندان، پزشکان، دانشگاهیان و کارآفرینان ایرانی که دهه‌ها در خارج از کشور فرهنگ و زبان فارسی را زنده نگه داشته‌اند، شایسته آن هستند که «انگل» و «بی‌فایده» خوانده شوند؟

من از تجربه شخصی خود سخن می‌گویم.

شرکت کتاب از سال ۱۹۸۱، یعنی بیش از چهار دهه پیش، در خارج از ایران به انتشار و معرفی آثار فارسی و انگلیسی درباره تاریخ، ادبیات و فرهنگ ایران پرداخته است. صدها عنوان کتاب منتشر کرده‌ایم و کوشیده‌ایم پیوند فرهنگی ایرانیان مهاجر را با سرزمین مادری حفظ کنیم.

هزاران ایرانی دیگر نیز در زمینه‌های گوناگون چنین کرده‌اند.

این فعالیت‌ها با هیچ معیار منصفانه‌ای مصداق «انگل‌وارگی» نیست.

ایرانیان مهاجر نه ملک شخصی یک جریان سیاسی هستند و نه موظف‌اند برای اثبات میهن‌دوستی خود از دیدگاه‌های حمید دباشی پیروی کنند.

روشنفکری یا تحقیر مخالفان؟

دباشی در مقاله خود بارها به اندیشمندانی مانند هگل، نیچه، ادوارد سعید و فرانتس فانون استناد می‌کند.

اما استفاده از نام فیلسوفان بزرگ، به‌تنهایی یک نوشته را به اثری علمی و مستدل تبدیل نمی‌کند.

نقد روشنفکری زمانی اعتبار دارد که بر شواهد، استدلال و انصاف استوار باشد.

هنگامی که نویسنده به‌جای بررسی دیدگاه‌های مخالفان، آنان را «انگل»، «شیاد»، «برده خانگی» و «خبرچین» می‌نامد، از عرصه نقد علمی فاصله می‌گیرد و به تخریب شخصیت روی می‌آورد.

دباشی آذر نفیسی و مسیح علی‌نژاد را به خدمتگزاری به صهیونیسم متهم می‌کند، اما برای اثبات بسیاری از اتهام‌های سنگین خود در متن مقاله، شواهد کافی ارائه نمی‌دهد.

می‌توان با مواضع سیاسی این افراد مخالف بود. می‌توان درباره منابع مالی، ارتباطات سیاسی و موضع‌گیری‌های آنان پرسش کرد. اما میان نقد مستند و متهم کردن افراد به خیانت یا مزدوری، فاصله‌ای اساسی وجود دارد.

جالب‌تر آنکه دباشی از آزادی بیان در جامعه‌ای بهره می‌برد که خود آن را «امپراتوری ناکارآمد آمریکا» می‌نامد.

او حق دارد چنین انتقادی داشته باشد. این از ویژگی‌های یک جامعه آزاد است.

اما همین حق باید برای ایرانیانی نیز محترم شمرده شود که با او درباره اسرائیل، آمریکا، رضا پهلوی یا آینده جمهوری اسلامی اختلاف‌نظر دارند.

اسرائیل، یهودستیزی و مسئولیت روشنفکران

در نقد مقاله دباشی باید میان مخالفت با سیاست‌های دولت اسرائیل و دشمنی با یهودیان تمایزی روشن قائل شد.

انتقاد متناسب از دولت اسرائیل مانند هر دولت دیگری به‌خودی‌خود یهودستیزی نیست؛ همان‌گونه که حمایت از اسرائیل نیز به معنای تأیید تمام سیاست‌های دولت آن کشور نیست.

اما هنگامی که واژه «صهیونیست» به برجسبی فراگیر برای تحقیر اشخاص تبدیل می‌شود و هر ایرانی طرفدار روابط دوستانه با اسرائیل به خیانت و وابستگی متهم می‌شود، باید درباره پیامدهای چنین زبانی هشدار داد.

ایران سرزمین یهودیان ایرانی نیز هست؛ جامعه‌ای که تاریخ حضور آن در این کشور به بیش از دو هزار و پانصد سال بازمی‌گردد.

یهودیان ایرانی بخشی جدایی‌ناپذیر از تاریخ، فرهنگ و هویت ملی ایران هستند.

هیچ ایرانی نباید به دلیل یهودی بودن، حمایت از موجودیت اسرائیل یا مخالفت با سیاست‌های جمهوری اسلامی، از حق مشارکت در آینده کشور محروم شود.

همان‌گونه که حقوق مسلمانان، مسیحیان، بهائیان، زرتشتیان و پیروان دیگر ادیان و همچنین بی‌دینان باید در ایران آینده تضمین شود، حقوق یهودیان نیز باید بدون هیچ تبعیضی به رسمیت شناخته شود.

ایران آینده باید بر پایه شهروندی برابر، نه وفاداری به یک ایدئولوژی مذهبی یا سیاسی، بنا شود.

آیا جمهوری اسلامی واقعاً مدافع ایران است؟

شاید مهم‌ترین تناقض مقاله دباشی در همین پرسش نهفته باشد.

او می‌پذیرد که جمهوری اسلامی مسئول سرکوب و کشتار در داخل ایران بوده است، اما در برابر تهدید خارجی آن را مدافع کشور معرفی می‌کند.

البته هر حکومتی، حتی حکومتی سرکوبگر، ممکن است در برابر حمله خارجی از قلمرو کشور دفاع کند. اما این واقعیت نه به آن حکومت مشروعیت دموکراتیک می‌بخشد و نه مسئولیت آن را در ایجاد بحران‌های داخلی و خارجی از میان می‌برد.

دفاع واقعی از ایران تنها دفاع از مرزهای جغرافیایی نیست.

دفاع از ایران یعنی دفاع از جان و آزادی مردم، حقوق زنان، آزادی اندیشه و بیان، استقلال دستگاه قضایی، امنیت شهروندان و حق ملت برای انتخاب حکومت خود

حکومتی که این حقوق را نقض می‌کند، نمی‌تواند صرفاً با استناد به مقابله با دشمن خارجی از پاسخ‌گویی معاف شود. به باور من، جمهوری اسلامی در طول حیات خود بارها بقای نظام را بر منافع بلندمدت ملت ایران مقدم دانسته است. همین تفاوت میان «حفظ نظام» و «حفظ ایران» است که در مقاله دباشی کمرنگ می‌شود

سخن پایانی؛ ایران متعلق به همه ایرانیان است

حمید دباشی حق دارد با دونالد ترامپ، بنیامین نتانیاهو، رضا پهلوی و هر جریان سیاسی دیگری مخالفت کند

حق دارد با جنگ مخالف باشد و درباره پیامدهای دخالت نظامی خارجی هشدار دهد

اما حق نقد سیاسی، مجوز تحقیر میلیون‌ها ایرانی و نسبت دادن خیانت به مخالفان نیست

ایرانیانی که از پایان جمهوری اسلامی حمایت می‌کنند، الزاماً طرفدار جنگ یا نابودی کشور خود نیستند. بسیاری از آنان دقیقاً به این دلیل خواهان پایان این حکومت هستند که معتقدند ادامه آن، آینده ایران و امنیت مردم را به خطر انداخته است

من از پایان جمهوری اسلامی و برقراری حکومتی سکولار، دموکراتیک و مبتنی بر حقوق بشر حمایت می‌کنم. از نقش شاهزاده رضا پهلوی در روند گذار پشتیبانی می‌کنم و روابط دوستانه ایران آینده با آمریکا، اسرائیل و دیگر کشورهای جهان را به سود ملت ایران می‌دانم

این دیدگاه‌ها نه نشانه بی‌وطنی‌اند، نه وابستگی و نه خیانت

این‌ها مواضع سیاسی‌ای هستند که باید بتوان آزادانه درباره آن‌ها بحث کرد

در پایان می‌خواهم از حمید دباشی بپرسم

اگر ایرانیان خارج از کشور به دلیل مخالفت با جمهوری اسلامی و حمایت از اسرائیل «انگل» و «خبرچین» هستند، پس تکلیف ایرانیانی که در داخل کشور علیه همین حکومت اعتراض می‌کنند چیست؟

آیا آنان نیز هنگامی که شعارهای مخالف سیاست خارجی جمهوری اسلامی سر می‌دهند، از نظر او به بیگانگان خدمت می‌کنند؟

آیا می‌توان از آزادی و دموکراسی سخن گفت، اما حق انتخاب سیاسی بخش بزرگی از ملت را به رسمیت نشناخت؟

ایران نه ملک جمهوری اسلامی است، نه ملک سلطنت‌طلبان، نه ملک چپ‌گرایان و نه ملک هیچ استاد دانشگاه یا جریان ایدئولوژیک دیگری. ایران متعلق به همه ایرانیان است

آینده این کشور باید با اراده آزاد مردم آن تعیین شود؛ مردمی که حق دارند با یکدیگر اختلاف‌نظر داشته باشند، بی‌آنکه به خیانت، مزدوری و بی‌وطنی متهم شوند

میهن‌دوستی با میزان دشمنی با اسرائیل یا آمریکا سنجیده نمی‌شود. معیار میهن‌دوستی، احترام به آزادی، کرامت، امنیت و حق تعیین سرنوشت مردم ایران است

و این همان اصلی است که در نوشته حمید دباشی، زیر انبوهی از شعارهای ایدئولوژیک و توهین‌های سیاسی، گم شده است